

کشور - شوش - بلخ - نیشابور - نیشابور - والقرنین - بخارا - آمل - قزوین - جوی
 میان کوهستان - قم - میان کاشان - همدان - ولایت فراهان - بلخ - بخارا -
 در فراهان - شلع است - چون غله را در آن اینها بگردد - کج قوه است از بخارا
 یک میل بزرگ ابو ابراهیم موسی بن جعفر کاظم است - بدخشان - اوجانب بدخشان
 است که بجای آن سنگ قیامه است چون شمع نور میدهد و روشن را محتاج نیست
 و عجب است که همچنان حال همانند - قزوین - پتروشان - روزمان با شان یکی از
 بلوک - عجم - سنگ در گرفت بگرفت بسکوت آمد دستوری و اناج بود شاهرا با آبادی
 شهر آورد بد شمع فرستاد که زمین را از درختان پاک سازد و بخارا - نیشابور -
 نیشابور - نیشابور -

اقلیم و ششم باشندگان این هر دو اقلیم سفید و طریقی اینها برین گونه که راه
 رو از شرق اینها بر خیزد و در وسط ولایت کرمان باورالنهر آمد و همچون واطی
 بوده بلاد خراسان و کرمان و فارس تمام ساخته در وسط بلاد گشته و شمال
 عراق و جنوب از ریالجهان آمیخته در قلب از منته رفته بلاد روم و جزایر یونان
 پیچیده میان جاموش در نشیند که منتها آن است در طول این هر دو اختلاف است
 یکبار و هشتاد و هفت فرسنگ گویند برای هر یک اقلیم به شش کم و بیش
 نگارند و عرب آنها هم قادی جاز فرسنگ هر یک را - سی کوه و پانزده دریا در ریاست
 بلاد سیستان بلاد معروفه از آن جهان کی کین که امروز خوارزم انرا خوانند - باورالنهر
 نمیشد که بتوانیم باورالنهر مردم بزرگ ازین خداه برخوا - اند بزمان مبدن من
 سوره سیم بود که انروز احاکم نمیده با بود بکریه ما چه با انرا اند است که بر شو
 نادر فرستاد بر آشد چون بددین بود و دعوی خدای می نمود بسیار بگفتند نه است
 - از نبوی خلیفه سادات را با و میباید اشاداتا مقاتله رودد پایان کار کار داد
 در نیم در راه فرار یونان رفتند حاله انجا تسلیم کرد دادا - به از ان شاه بگردند
 از آن هنگام تمامان بهمان گونه در راه فاروق پده اند بوسید کوز روختگی بر این اثر

نیاورده نخست در این چنان خفته که گوی میهن وقت بخواب رفته و اندک چنین نشسته که
 گویا بقاعده نماز نشسته و برخی بکوشه انگونه ایستاده که خون تازه از زخم آن روان است
 پس آن مقام بنام سادات شهرت دارد و نظاره گاه هر که و به - سیر کنند - بخارا -
 کشتن - فغانه - نوشه پروان از هر خانه مردی را بر آورده در آن آبادان ساختن ازان فغانه
 و خانه گویندش - دار جان بشدید و تخفیف نام شهری است در حواله فارس
 ساخته قباد بن فیروز پدر نوشه پروان - اذن مابین شرق و جنوب از خان - ^{مؤمنیان} مؤمنیان -
 شش ^{شهره} شهره میان غرب و جنوب مؤمنیان است در کوهستان شش شهره سنگ پاره ایست که عرش و
 اول دو گز دارد همه همه چیزها در زمینکس میگردد چون آئینه زان رو سنگ آئینه میگویندش
 اهزان - تالهن بصوره ایست ساخته نوشه پروان شهر کراس میان آن جاری ازان چشمه
 ایست که آبش گرم است مردم حمام بالاشی آن چشمه می دهند که محتاج آتش نیست
 بهره نگام گرم دارد - کوه حوالی آن عن القران است هنگام بهار از گهزان چشمه غل
 نمایند بهت از امران این مانند - اندیس آن میوه ایست که باقوت و بلور و لا خورد
 و بشاه پس و حیرالجهرد و سبیل الدایب و تسد و قاتل و عود ازان بر می آرند و
 سر اسود ^{بشمال} بشمالی میگردند مجیم البحرین از اندیس سه فرسنگ است و هم از توابع
 اندیس است که وادی العقیل گویندش در آن بیابان موجگان در سنگ است
 به باشند و با مردم عهد میکنند در آنجا حکیم و روح سوان ^{تالسن} ساخته که راه روزا
 مع از رکن در آنجا اشاره انگشت میکند اگر رونده بازگشته جان سلامت برده و الا از
 سوز موجگان در گذشت - تو عود از بلاد روم در آن معام است که یک جوان گرم مع
 واد حایب میزم نهست - ارش آباد او بشره پروان منصوب است در حوالی آن
 به مرده اند ایستادند بلند و بزرگ سر تله کرده عالیوه گویندش در نیمه نوشه پروان
 در زمان تلعه وانه است هر دو راه از راه وار ^{علی} علی در راه ساخته اند هر که
 در راه آید در لغو اندرون تله پاکداید سواران بروش میگذشت و مع زنگ در میکنند -

ماهون رشید از خلق عیالیه برهمنی بزرگ از شهر سبیل اندازین ای قلعه پشت و بران
 دخیه آمدن توشه بزرگ عادل را بر تخت نوبخ سلطان دیده مشیت که نینون لاله و رخ جابه
 از کهنه رینه و جابه شکسته ماهون رشید توشه بران و آب شست و شوکرانده جابه های
 آورد که کلن توشه شکسته بند در انحال لوحه آهنی و بران توشه بران دیده بدست آورده
 دران بر قوم بود که یکی از بنی آدم اعیال پیشتر آخر الزمان محمد الرسول الله صل الله
 علیه و اله وسلم بوزارت جاهد آمد و بپوشانیدن بر اجا ^{شکوه} بوحیت خواهد آورد
 پس بان ضیافت آن به لازم افاده زمین رو بتلان سولح این قلعه کجی ضیافت او
 و دیست نهاد ام انرا بگور و مارا هندور دار ماهون با بیاض آن مرقوم بصورت
 و دست بگج آورد نویند دولت بنی عباس همان گج بود والله اعلم - و هم دران قلعه
 چشمه ایست که آبش بوجیب صحت و نجران افاده - شامی - قهله - شاش عبوره ایست
 باستانی با علاقت و نراحت زمین او باکل و لاله گوناگون گندک هفت رنگ لاله خاصه آن
 بوم است دروادی او جاهر است که آبد از اشکم را دارو است اگر آب انجا بر کیند
 و بجای برت خون گردد پس صند شود اگر نجاسی دران جاه اندازند صاعقه ازوید آید
 تا بر نکند فرو شود و هم در حوالی آن چشمه ایست که چینه نجس اگر دران افتد آتش
 بر وند - و همیشه که آنرا ابر شهره هم میگویند و آن نسیست گاه فرهاد بود فردوسی
 درین مقام زکر کرده و جرجانه از نواب بلاد سیحون است محمود نقل کرده از رسول خد
 صل الله علیه وسلم که هر که کرد سیحون ببرد بزمه شهدا بر خیزد - و بر ابر فارس دریا
 است که مسکن ماهیان است که بست گر قاصد دارند و از کم هر ماهی هفت ماه خورد
 بر آید و نزد او زمین است که در هنگام بهار اگر باران بران بارد کسک بچه ها از آن
 پیدا میگرد و بکثر زمان بزرگ شده بر واز می آیند سلطان الله برانگین مردم از نور
 تا بین و اش است لاریب فید -
 الیم هفتم مردم این اقلیم بکدم رو موقوف صیبا درازی ان چنان که راه نجران

از برآمده شمال باجوج حاجج را سرگردیده بلاد خلخلان بهایان آورده به بلاد
 خوارزم ^{پیونده} بخارک جیلان نروده بشمالی بلاد قسطنطنیه بوسطی بلاد قلیقل و جنوبی
 بحر صقلیه گذشته بهرکل الد هرگوم تلاش خود و به سحر اعظم بهاید و سکون نماید که حد
 انتهای این اقلیم است - طولش هزار و پانصد و پانزده فرسنگ و عرضش ^{عرضش} هفتاد و یک
 فرسنگ بازده کوه و چهل دیهادر است - اشهر بلاد که در محل این اقلیم اند اینند -
 افریخه کشور است فرائج که بکصد و پنجاه شهر از وفلاقه دارند - باکوه نزدیک شیروان دران
 دستی است که گاه آتش ازان بر میخیزد - و شیروان و آن ساخته ایست کسری
 نوشیروان دران مقام ملاقات حضرت موسی کلیم الله علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام
 بروج آمد برخی بر آنند که در ناصیه اوقیه واقع این حضرات علیهما السلام بر آمد و الله
 اعلم بالصواب - در شیروان بهایانی است که هر روز ازان دخان و هوش آتش ^{برخیزد} می بر خیزد
 اما آند بار دیکه ها می بر خیزد دران وادی می تمبند تا بخت گردد - دیوده - افریقه -
 ایران - توران - مراغه - فین - حصر - قاهریه - انکار - ملیده - ابرقه - دهامان -
 اما بحار ^{عظ} سیمه که در ربع سکون واقع اند چنانند -
 بهراران این بحر را بهر احوال بحر میگویند از نیم شب تا بکجه روز برآمده
 ندان گرانجا به جوش و - نان بلا شیخ بود دارد که از فاصله - ندکوه مشاهده میگردند -
 شرقی آن بلاد - پیر - غریب - آن بلاد - جنوبی او - زبوه دریا - بهایان - شمالی او
 حد درازی آن دوهزار و هفتاد فرسنگ - بشمال او پانصد فرسنگ بک هزار و هفتاد
 فرسنگ دراز دارد - بهرین این از عجایب صنایع است اند چون برزخ - سفید و دریا مار
 و زو - سفید و آیدها درازتایه - مانند فیل - و - بنگال فیل - دروازه - سنگ است
 که آنرا در مراد قارب میگویند اگر او را به رکت از بند بند آید و مانع خود دهد -
 ۲ - بهراران - و نام بحر است - چنانند - قازان - و است - از - در - شیروان - عمان - تا ملک - پیر -
 - مال - آن - هزار - - بهرین - آن - در - فیل - بکصد و هفتاد فرسنگ - در - فرسنگ

درین بحر دراز و بزرگ فراوان است و طبراشهب و باقوت هم یکگزت است .

۳ - بحر قلزم - بحر آخر هم گویندش - شرقی آن بمن - غربی آن حیشه و پیر و جزیری
آن از خط استوا گذشته ساحلش را نشانه یخ - و شمالی آن بحریب و ^{ملک عرب} نهامه - طولش
چون طول ربع مسکون و عرضش از موضع قلزم تا بلاد بمن - چارصد و شصت فرسنگ -
جزایر بسیار ازین بحر علاقه دارند . مقاطعی ازین بحر همیشه قطب درین ورطه تا
سه فرسنگ تردد را راه گرفته چهار را طریق برسته کشتی را باشکسته گویند همان
جا فرعون بالشکر خود فریق گشت -

۴ - بحر روبر و بحر ظلم هم خوانند و آن لجه ایست که از بحر سندو چین برآمده
به روز حیشه گذشته به بوم بربرفته از بحر محیط آبیخته ازین رو بمناسبت برهقام
نامش خوانند . سندر گویندش آب سمندر از طرفان حضرت نوح علیه السلام است و
بحر فرنگ هم گویندش - و بحر فوکه هم خوانندش و بحر روبر و بحر شام نیز گویندش
اول آن یکبزار و سیصد فرسنگ و دویست و او اختلاف -

۵ - بحر المات این بحر را بحر المات و بحر یاسام هم نگارند و آن قطعه ایست که
از بحر محیط جانب اوقیانوس آمده ببلاد یسرب پیوسته ابتدایش از خط استوا
ساحل آن تا سلوم بحر روم ازین بحر پیوند دارند الا با مزایزدی تلخی آبش باب
سهرین اثری نیارد بجای خویز ایستاده است گویا سد راه میان بسته اند سلطان
الله و محمد - درین بحر نه قمر را تا بانی و نه شمش را درخشانی در رهتنگام
- یاهو و تاریکی میباشد لیکن چون آفتاب بر خط نصف النهار آمد درین بحر آفتاب
چون لب بام بیناید پس از چند ساعت غروب میشود پس روح بام همان است و سر
- ام همان - در ولایت هر دو رکوع مرفی است - زمین که بهر سال بلواز بر آید و
باندخ خونی میرند و صدای گوناگون بر آید مسکن مسکن سگا از بلاد نکون ارزانی
و گوانی غله را از آن میگرد -

۶ - بحر قمدانانیه این را بحر ساکن هم خوانند اولش از بحر افان تا بحر سیهام

و قلمبه طول آن یکهزار و سیصد فرسنگ و عرض او از سکنده تا دریای فرنگ دو
 پست و شش فرسنگ سیصد جزیره دارد و بمحیط روس از انجا برمح آمدن بحر نه
 ابراج را چندین قلاطم و نه دریای را چنان اشتمل صنایع بسیار عجایب مخلوقی بح شمار
 مخلوق است و در این جزیره هم خوانندگترین
 ۴ - بحر اسود و بحر پاک هم خوانندگترین
 از اشهر است و شرقی او شهر ظل با طولش یکهزار و سیصد فرسنگ و عرضش
 بیستم شش جزیره ازوست و بر سر او کوه درواست -

از انجا که زکواب گله آمد خاصیت او هم بگت بح آمد - آب باران بمعدیل افرجه بی
 هتا چون هنگام زهرش ابر ازان پیش که آب آسمان بر زمین آید بگیرند و بنوشند سروری
 و نسیان برنگاه بخشد و هم چنان آب زاله سود آرد - آب باران بح هنگام به نوب
 موسم زبان دهد - آب بسته زبان آرد - آب تالاس ^{کلان} که آتش گاهن کم نکرد دواز
 خاروخس این مالند خوش است - آب چاهک که سهرین و سبک بود اشتها بیفزاید -
 آب چاه شور و تلخ بود اشوب بلغم را نماید - آب ویکستان شکم بندد یعنی
 حاکم است و هم غذا افزائیده - آب ^{چوبی} بیفزاید - آب دریای که پروانی فراوانی بریزد
 فساد ندارد آب چشمه تیره که آهسته ^{در} خرامد خلیل برده آرد - آب دریای گنگاو چین
 مالخاصه افزائیده صفرا و ^{اخلاط} بصلیر اخلاط بقیه - آب نریندا آورنده جزام - آب حخیل
 موجب تکامل اندام - دریای که از سوو مشرق بمشرق چالش نماید بهر نوز نیکو است
 و انکه از مشرق بمغرب خرامش کند بر عکس اوست و آنرا که از جنوب روای است دایم
 امیران صفراویست - خلاصه اینکه در هنگام برستان آب باران و چغمه میل کشد -
 و در تابستان آب چاهور و خوهی بپوشند - و در زمستان آب ^{زیا} بپوشند اما آب بپوشیده
 و چندان خونبده که ثلث حصه ازان بسوزد در هنگام خور است -

این لغایف پس کن پس کن آنست که سازم از خند و شادی پس آرزور ته نیردی خالین
 زمین و آسمان را مگر اندیشه خود را فرایب گذار پس همان به که - زمین از خند و شادی
 سرایی و دخل آنرا بشمار آری و بویه آنرا حساب نمائی و زمین آنرا بزم آری

و مسال او را اندازگی بیشتر که هند و مغالی کشورهاست پس قزاق و بلکن است که این
شاداب عرصه از آن نیست که سیوه صالح و لوهاپان سیوه از مرغ و پشه‌خاک که همین صالح
خا طر قوی و صالح هیا با با کور جگه صالح گوناگون و سیوه صالح بوقلمون چین چین
پشاهده و مغالی پس مسافت شرق و غرب آن که به پهاپان درآید چنان برآید که از
شاهجهان آباد به طرف شرق تا سلب پانصد و سیاه کوه و به طرف مشرق تا باغ
غریز که از قزاق غریزی است پانصد و سیاه و هفت کوه و این را از طولش نشان دهند و
مساحت میان جنوب و شمال چون نوردیده شد چنین برهن گشت که از شاهجهان
آباد بصوب شمال تا تحت خورد که از حوالی کاشغر است پانصد و هفت کوه بصوب
جنوب تا نوله پور دکن پانصد و نود و هفت کوه و این را از عرضش خوانند و اندک
از راهی بندرتا سلبک طولش برگینند و تفاوت آنرا بدو هزار کوه به پهاپند و از قلمه
تحت تا قلمه اود پسه عرضش دانند و فرقی را بیگ هزار و پانصد کوه اندازه کنند
و لخت چنان انگارند که شرق آن از هوکلی بند رنگاله و غرب او تا روه هفتده بگر چون
فرق میان این سیوه دو هزار کوه اولش یافته اند و شمال او از کوه کاپون و جنوب
او تا حد رآباد دکن پس طرفی که میان این دو بود چون گر پهاپند یک هزار و پانصد کوه
عرض آنرا گرفته آید و بعضی چنان برگینند که شرق آن بدریاک شور درخورده و کذا که
غربی و کذا جنوبی و شمالی آن پهاپند کوه پیوسته که یک روه آن به هندوستان است
و طرف دیگر بتوران و ایران و بسیاری شهر بران کوه آباد اند چون کسیر و تحت
نورد و بزرگ و غیران پس او را همان دریا شهری و آبادی ها که آنرا چون جزایر
دریا یابو پس ای عزیز آنچه از نقد گفتی که بدست ایشان است ^{دنیای} هندوستان است
از آنجا که هندوستان را والی گشت و در آن بهار مغالی در شصت دخل آنرا مع نگارم
را از هر صوبه جدا جدا به شمار برسیده بهاد که حاصل ^{محصول} هندوستان پسر شرار شاهان
گورگان باستانیان را بود و دخل ^{آمدنی} شاهان پهاپان غیر از گورگان که اکثر از همه دانی
فرد و مکانی محمد ظهیرالدین با بهاد سده گورگان چند کور و ریه را اقله ام فرمود و

و نصیرالدین محمد هلیون باد شاه بخت آشیانی شمشیر بران خزانان هوز و در روزگار ووش
 آشیانی فرخنده و اخرا بوالکعبه محمد جلالت الدین اکبر باد شاه تاجست کرور و در حاصل شد
 و جید مکان ایوب المظفر نورالدین جهانگیر باد شاه را برنج ازان حاصل هوز بود -
 و فرودس آشیانی سلطان خورم محمد شهاب الدین شاه جهان باد شاه هوزان -
 باقرایش او برداخته که بست و چهار کرور رو به کرد آزرده و در هوز دولت آشیانی ^{عالمگیر} دخل آن
 روز بروز چنان پالند که اندازه آن به بست و هشت کرور سی و یک لکبه و شوهت
 هزار و دوصد و هشتاد و چهار رو به رسیده جز از ملک هاشم که مردم راد در ^{جائز} هوز
 و غیر زمین هاشم که ادم را در ملک هاشم - آمدنی بیگه پخته خالصه هم از کرور رو به بود
 و زاید از یکم نیز و راجع آن در کون حاصل بود ^{نذرانه} شکست و آرمغان ^{تسعه} را یک کرور رو به
 لخت کم و بیش سالانه و خشت ^{انعام} و پختایش را در چند آن اندازه بود ^{خیرات} معانی کم از
 مداخل - سخن کوتاه هیکه هند و عثمان در سلطان آشیانی ^{عالمگیر} هوست و دو و صوبه بنقسم
 بود و حاصل هر صوبه برینگونه اول صوبه شاه جهان آباد شرقی آن اکبر آباد و سوه
 غرب او لاهور - و جنوب آن دارالخبره - میر - و شمال آن کوه کاپورن - طولش از
 هر گه طول تا در راه ^{عقل} سلیج یکصد و شصت کرور جریبی و عوضش از رواجی تا کوه
 کاپورن یکصد و چهل کرور - دوصد هشتاد و نهمه محال ازواست - هشت هزار و پانصد
 و هشتاد و هشت قریه درواست - شش کرور و نمود و لکبه و پنجاه و شش هزار
 و پانصد و هفت بیگه هجده صوبه آراض در لخت اوست - حاصلش پنج کرور رو به -
 دراز بنهه سابقه اندر هرت گویندش از اقلیم سوم علاقه دارد راجه دلیم دلی را
 تخت گاه ساخت - و در سال جارصد و چهل هجری راجه تندمال - و در سال
 صد و نود هجری راجه راجه پنجم و در سال نهم صد و سی و سه سالان غیاث الدین و در سال
 هفتصد و پنجاه و پنج هجری فیروز شاه در دلی شهر بنامها که بغروز آباد شهره بهر آمد

سلطه کرور در هند اکبر از کرور ازواست که آن کرور پنجم زرنگر و زرنگر بیست و دو
 انگشت مستوال الحلقه بهر بود -

و در سال نهم صدومین و هشتاد و نهمین پادشاه و پادشاه کهنه و پادشاهان و پادشاهان
 درین پناه نام گذاشتند و در سال پنجم و هشتاد و نهمین پادشاه پادشاه پادشاه
 جنین قلعه بنام بود که معلوم گشته بود که در سال یک هزار و چهل و هشت شاه جهان
 پادشاه در حوالی دهان شمال در پناه جنین و پادشاهان پادشاهان پادشاهان پادشاهان
 در موسم ساختند - از آن هنگام تا پناه پادشاهان پادشاهان پادشاهان -

صوبه دوم از اقلیم دوم است اقلیاده که سمت شرق از کهنه پور از توابع اقلیاده
 سورخ غرب او هرگز بلول بمعلقه شاه جهان آباد و جنوب آن چند پوری از قبل اوچین
 بالوه - و شمال آن در پناه گنگ طرف جنوب - اولش از کهنه پور تا بلول یکصد و هشتاد
 کوه - و عرضش از جنوب تا چند پوری یکصد کوه - دو صد چهل و چهار محال - و هفتصد
 و پنج پنهان است از او است پنهان کوه و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 زمین در او است - داخل آن در کوه پنهان و پنهان پنهان -

صوبه سوم دارالخبره اجیر اقلیم دوم است پنهان کوه پنهان است پنهان کوه پنهان
 پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان
 اقلیاده - و سمت غرب آن در پناه پنهان پنهان پنهان - و جنوب آن در اقلیم
 اوچین - و شمال او دارالخلافه شاه جهان آباد - اول آن از پنهان تا سانکا یکصد و
 هشتاد کوه - و عرضش از اجیر تا پنهان پنهان پنهان و هشتاد کوه پنهان
 یکصد و سیصد محال - و هشتاد هزار و نهم صد و نهم پنهان - یک کوه پنهان و چهار پنهان
 و نهم هزار نهم و هشتاد و نهم پنهان -

پنهان آن یک کوه و پنهان پنهان پنهان -

صوبه چهارم دارالخبره اوچین بالوه از اقلیم دوم سمت شرق آن ماند و گنده انظره صوبه
 اورتک آباد - جانب غرب آن احمد آباد - طرف جنوب او قلعه پنهان - طرف شمال او
 دارالخبره اجیر - اولش از پناه گنده تا پنهان پنهان پنهان کوه - و عرضش از چند پوری
 تا دریا دو صد و سی کوه - سه صد و نهم پنهان پنهان - و هشتاد هزار و هشتاد و

هفتاد و هشت دهمه ازین من و ملائمه بخراید - یک کور و بیست و نهمه لکه و بیست و

چهار هزار و پانصد و سی و هشتاد و نهمه ازین من و ملائمه بخراید -

دخلس : یک کور و بیست و نهمه لکه و بیست و چهل و نهمه

صوبه پنجم اله آباد از اقلیم دوم است بزمان سابق اله آباد را پراگ - و کوه مانگ پور

در قریه ای که نام بیگانه اکبر آباد شاه چون با وجود یافت به بنای اله آباد و اساس

حصار بین گنگو و چون بر بنیاد و به اله آباد موسوم بنا شد - شاه جهان باد شاه اله

باد نامش بر خواند چون در اولان زمین اتمال دوازده هزار پونصد و شصت و هشتاد و نهمه

شرق او صوبه چهار عظیم آباد - و بطرف غرب آن صوبه اکبر آباد - و جنوب او اورنگ آباد

و بشمال او آورده اجود هیا - طولش از پور تا کوه جنوبی یکصد و شصت و شصت و نهمه و عرض

او جنوبی پانصد و نهمه لکه و بیست و یک فرسخ - مضمون برد و صد و هشتاد و نهمه لکه و بیست و

و چهل و هشت هزار و صد و بیست و سه قریه - اراضی آن یک کور و پنجاه لکه و سه

هزار و نهمه صد و هشتاد و سه لکه -

حاصلش یک کور و بیست و نهمه

صوبه ششم آورده این صوبه از اقلیم شمالی دارد - جانب شرق این صوبه چهار عظیم آباد -

و جنوب آن پنج - و جنوب او مانگ پور - بشمال او کوهستان - طولش از کور که پور تا

تیم یکصد و سی و نهمه - و عرضش از کوه شمالی تا بنده پور - بمسقطه اله باد یکصد و نهمه -

یکصد و نهمه و بیست و نهمه لکه و بیست و نهمه قریه در و است - و یک

کور و نود لکه و بیست و دو هزار و نهمه و بیست و هشتاد و نهمه زمین است او -

ایندنی خواسته آن هفتاد و پنج لکه و بیست و نهمه -

صوبه هفتم پنجمه پراگ این صوبه از اقلیم دوم است - چون اورنگ آباد - و

پنجمه راد دریا خیر عظیم المسای من بهاد و شاه والا گذاشته است عظیم آباد پرو نام - و

از طرف شرقی او داکه بنگاله - و سمت شرقی از اله آباد - و جنوبی او کوهستان -

و جانب شمال او کوه پور - طولش از کوه پور تا کوه پور یکصد و بیست و نهمه - و

و عرضش از جهت تا کوه شمالی یکصد و ده کیوه - عرضش در جهت جنوب از آن سویست

و پانزده هزار و چهار صد و پنجاه و شش مویج در آنست - و یک کاه کور و پنجاه و پنج لکبه

پانزده هزار و پنجاه و پنج مویج و هشتصد و پنجاه و یک - پانزده و پنجاه زمین در جهت قریبات او

جسوبات یک کور رویه - ...

صوبه هفتم که خاک سنگاله این صوبه از اقلیم گرم است - سمت شرقی آن دریاچه شور -

و بدوی آن صوبه بهار - و جنوبی او کوهستان - و شمالی او کوه بزرگ - طولش از جهت جنوب

تا آن تا مراد کور چارصد کیوه و عرضش از کوه شمالی تا سرکاره ارات دوهصد کیوه - شمال

آن دوهصد و پنجاه و سه - قریه آن دوازده هزار و هشتصد و سی و هشت - زمین آن سه لکبه

و سه و چار هزار و هشتصد و هشتاد و پنجاه -

داخل آن یک کور و بیست و پنج لکبه رویه -

صوبه نهم اولیسه این صوبه اقلیم معتدل دارد - سمت شرقی این صوبه دریاچه شور

و سوی غرب او که خاک سنگاله - و طرف جنوب او سنگاله - سمت شمال او کوهستان -

طولش از حدود آباد تا دریاچه شور یکصد و سیست کیوه - عرض آن از کابورب تا کوه یکصد کیوه -

تعداد شمال او دوهصد و پنجاه و هشت - و اعداد ^{از جهت} شرقی او پانزده هزار و هشتصد و

هشتاد و سه - اندازه زمین او پنج لکبه و نود و پنج هزار و هشتاد و سه بیگه -

داخل آن پنجاه لکبه رویه -

صوبه دهم آمد آباد که برات منسوب است با احمد شاه باده شاه این را از اقلیم گرم شمرده اند

جانب شرق این صوبه برهان پور خاندیم طرف غرب او دریاچه شور - سوی جنوب آن

کوه پهلیم است - شمال او جاند پور اندر - طولش از ^{حدود} پور برهان پور تا دوار که سه

صد و دوازده - و عرضش از جاند پور اندر تا بند راوی دوهصد و بیست کیوه - شمار حال

یکصد و هشتاد و هشت - تعداد قریه ده هزار و نه صد و هشتاد و اندازه اراضی او یک

قر و بیست و هفت لکبه و پنجاه و نه هزار و یکصد و هشتاد و چار بیگه -

داخل آن یک کور و سی و در لکبه و پنجاه هزار رویه -

صوبه بازدهم دارالسلطنت لاهور از اقلیم دوم است عمل پنجاب از همین صوبه آغاز
 است از آنکه شش دریا ^{علیه} و پنج دواته درین زمین جاری بوده اند زان پنج آب گویندش
 و پنجاب خوانندش - جانب شرق این صوبه سهند - و پنجوب این دارالامان ملتان
 و پنجوب این بهال پور - و شمال این گوهستان کشمیر - طولش از دریای سندج تا دریای
 سند یکصد و هشتاد کوه - عرضش از تپه ترنا چوکی گندی هشتاد و هفت کوه ششپنجر
 هفتصد و پنجاه و یک - بحال - و سه هزار و پانصد و پنجاه و شش فرس - و دو کور و چهل
 و سه لکبه بیگه زمین -

حاصلش دو کور و بیست و پنج لکبه روپیه -

و سه دوازدهم هشتاد و بیست و یک از اقلیم دوم علاقه دارد - شش ازین داخل ملتان بود
 دریای سندج و پنجبت تفاوت می کوه درین صوبه گرد آمده بدریای شور می روند -
 و شرق شرقی این صوبه احمد آباد گجرات و بسوی او کبیر مکران - و جنوب او دریای اور
 و به مال او سبکر - اولی از هشتاد و بیست تا کبیر مکران دو صد و پنجاه کوه - و عرضش از
 سهند تا بندر چرن - یکصد کوه - و مارهای آن پنجاه و هفت - اندازه دیهات آن
 یک هزار و سه صد و پانزده - تعداد زمینش به تین تریاید -
 داخل آن پنجاه لکبه روپیه -

دوم سیزدهم که مورسری نکر از اقلیم سوم است آبادی از منسوب بحضرت سلیمان علیه
 السلام در نواح آن است از آنکه فراوان است و شش که همانا منسب مرکز کشمیر است ^{حکم باغ} دارد که
 آباد است - درین صوبه کوهی است که اگر دراز باد ارتداد آنی بر و باران ببارد - بر آن
 و این صوبه دریای سندج - پنجوب این صوبه کوه ^{کوه} در و دریای که در کوه - و در جنوب
 آن و میوانیت لکپران - و به ال این صوبه سهند خورد - و اولش از دریای سندج که در
 سندج کوه - و سوزن - هشتاد کوه - تعداد مسال هشتاد و هفت - و تعداد دیهات

عده ۱ - دریا برهمن پور - ۲ - دریا شری - ۳ - دریا بیاه - ۴ - دریا دروان
 ۵ - دریا سندج - ۶ - دریا دریم - ۷ - دریا سندج - ۸ -

یکصد و پنجاه و دو - اندازه زمین کهنه - مسوره خاص - چهل و یک - یا نود و هزار و نه صد و پنجاه و هفت بیگه .

دخول آن از راهت خیرد - سنگاری بی و هفت لکبه و پنجاه هزار روپیه -

صوبه چاردهم دارالافتان بلقان این صوبه او اقلیم بملاق دارد . همگی دریاها و پنجاب زیرآبادی این صوبه دریاها پنجاه و پنج است . و اکثر اولیاالحکام در این صوبه آمده اند چون شیخ بهارالدین زکریا و سید جلال بخاری و سید صدرالدین و شیخ تبریز رحیم الله علیهما و غیره و غیره . - جانب شرق این صوبه سیبوند و مغرب این کعبه مکران و جنوب آن سیاهکوت و شمال او لاهور و طولش چارصد و نود و هشت کیلومتر و عرضش صد و شصت کیلومتر - تعداد محال این بود و هشت - و اندازه دیهانش نود هزار و دویست و پنجاه و هفت - جوازی آن چهل و چار لکبه و پنجاه هزار و دویست و هشت بیگه -
دخول این صوبه هفتاد لکبه روپیه -

صوبه پانزدهم کابل از اقلیم سوم و چهارم علاقه دارد سرکاری بلت و بدخشان و قندهار و غور و غزنین و جلال آباد - و باجوره - و هرات و بسااور و نعلات و پانیان و غیره و غیره - جانب شرق این صوبه دریای سند است - و مغرب این صوبه غور است - و جنوب این صوبه توامان قریل - و مغرب سیاه این صوبه اندراب بدخشان و هندوکوه - طولش از دریای افک تا هندوکوه یکصد و پنجاه کیلومتر - و عرضش از فراباغ قندهار تا جغتای سرا یکصد و نود و هشت کیلومتر - مقدار محال این صوبه چهل و هفت - اندازه دیهات زمینش بیست و یک لک است -

حاصل این صوبه هشتاد و هفت لکبه و پنجاه هزار روپیه -

صوبه شانزدهم اورنگ آباد این صوبه از اقلیم دکن است از اقلیم علاقه دارد بمزار ، باسغان به بدهانتری و دیوگانه نام دانست - حصن آن زبردست است از حصین هندوستان است - سلطان محمد تغلق را چون بروجیره آمد بدولت آباد نام نهاد - هرگاه او را زیب عالمگیر بر او استیلا یافت به نزدیک حسن آن بفرستد که هرگز بصرف چار لکبه روپیه -

با آسایش برینها می و از رنگه آنها از قلم در اینست مویخ شرق این صوبه محمد آباد معروف مظهر
 آباد - و بطرف آن جالسده و بمختلطها و بجایوز و شمال آن بزهان پور - طولش
 از حد جالسده تا مشول کهک یکصد و پنجاه گز و عرضش از یک تا یکصد و پنجاه گز
 گز یکصد گز - و بطرف هشتاد و یک - و پنج هزار و پنجاه صد و پنجاه و شش
 هزاره - اراضی آن دو کرور و پنجاه و پنج لکه و هشتصد هزار و پنجاه صد و پنجاه و شش بیگ -
 داخل آن یک کرور و سی و هفت لکه و پنجاه هزار روپیه -

صوبه هفدهم دارالسرور برهان پور خاندنهای از اقلیم از توابع دکن است بدو در حالیکه
 پادشاه برهان الیک صوبه دار آن تاصبه بود ^{طرف} آبادی او هفت پسی آورده تا آبادان ساخت
 زمان به برهان پور نامش ساخت - جهت شرق این صوبه برار و مشهور - و جنوب آن
 اوجین مالوه - و جنوب او جالها - و شمال او مالوه - طولش از توگانوه - تا احمد آباد
 هشتاد و پنج گز - و عرضش از جا بر و متصله برار تا نال بخاینون پنجاه گز - تعداد
 محالش یکصد و سیزده - و تعداد دیهاتش سه هزار و پنجاه صد و سی و نه - اندازه
 زمین این صوبه بجایع بنظرم نیامد -

جمعش آن یک کرور روپیه -

صوبه هجدهم برار عرف مشهور از اقلیم دوم متصله علاقه دکن گویند که درین صوبه
 جاه است که اثر دران اشخوان اندازند سنگ شوند و کدالک چیزی دیگر درو
 بهنگد سنگ گزده - جهت شرق این صوبه سراگده و مغرب او مینر آباد - و جنوب
 این هیکنه - و شمال آن پنجاه طولش از سالده تا سروگده دوسد گز - و عرضش
 از بندر باهندیه یکصد و هشتاد گز - محالش یکصد و پنجاه و شش - شمار تریه آن چنان
 ده هزار و هشتصد و پنجاه و پنج - اندازه اراضی آن دو کرور سه لکه و هفت
 و هفت هزار و یکصد و نوزده بیگ -

داخل آن سی و هفت لکه و پنجاه هزار روپیه -

صوبه نوزدهم محمد آباد از تراچیدکن و از اقلیم دوم است بدرهم گویند در نقل است

پاره خلاص بود

که هم بهمن ^{میل} مسوره از آسیان افتاده بودید و آنکه اظفار جانب شرق این صوبه جدید آباد
 دکن - و مسوول غرب این صوبه اروپا آباد - و بطرف جنوب از گبرگ - و به سمت شمال
 آن جرمای جنوب طولش از بند زوری تا حد گبرگ یکصد و پانزده کور بود و عرض از تمام گاه
 تا ^{شمال} گبرگ یکصد و بیست و پنج کور - تعداد ممالک آن یکصد و هشتاد و انداز بهیاب این
 ده هزار و هشتصد و نود و شش - و حساب زمین از هفتاد و هشت تا یکصد و هشتاد و
 دوهزار و پانصد و نود و چهارمیک -

حاصلش هشتاد و نه کعبه و هشتاد و هفت هزار و نه صد و بیست و نه -

صوبه بهمن جدید آباد دکن را از اقلیم اول گویند و هم از اقلیم دوم خوانندش در زمان
 پیشین بهیاب نگر نمانش بود بزمان سپهریان جدید آباد آمده شد و هم بدو اقلیمات و
 فرخنده بهیاب نمانش گشته آمد - سمت شرق این صوبه کونالک و به جانب غرب این صوبه
 هزار مائال و بطرف جنوب این صوبه یونان - و به شمال او لیبیر - طولش یک صد و
 ده ^{میل} درجه و عرض نوزده درجه - تعداد ممالک سه صد و هشتاد و هشت - اندازه
 دیهانش به تحقیق نه لهذا بنوشت نماید - مقدار اراضی آن سه کور و هجده
 کعبه و پنجاه و یک هزار و بیست و نه -

میل
درجه ۱۹
میل میگرد

داخل آن دو کور و هفتاد و دو کعبه و نود و شش هزار و یکصد و هشتاد و نه -

صوبه بهمن و یکم بجای از توابع دکن از اقلیم دوم - به شرق این صوبه گبرگ و به غرب
 این لوکن و به جنوب آن دریا کشکان - و به شمال او از رنگ آباد - طولش یکصد و پانزده
 درجه - و عرض نوزده درجه - تعداد ممالک دویست و هشتاد و پنج - و تعداد دیهانت
 پانزده هزار و هفتصد و پنجاه و شش - تعداد اراضی آن دو کور و پانزده کعبه و پنجاه
 و نه هزار و بیست و نه -

حاصل این صوبه هشتاد و شش کعبه و شصت و دوهزار و صد و پنجاه و هفت روزه -

صوبه بهمن و سوم تلنگانه و تاره گاه - حاصل این صوبه در هزار و بیست و هشتاد و شصت

کردن هرجام و خاص بود و این شهر از دهر لهذا بمقام بنظر نیاید و هم عمدا
اراضی و دیهاتش معلوم نگشت.

باز آمدیم بهمان آورنگین و آنجا که پادشاه پیرانیک عبارت از پادشاهان پیرانیک
می از این حال پندارید. سه لکبه و پنجاه هزار رویه تعمیر یافت - و مسجدی اندرون
قلعه شاهجهان آباد بهمان پنج حیات بخش و دیوان خاص بمقام اداری بمقام

باجایست به پنج لکبه و شصت هزار رویه ساخت و مسجدی نوئی بنا شد که ساخته
از سنگ مرمر است آن را *الملك لاله قلائع عریح الله اصل تاریخ* بنای اوست ظهور و در
اگر آبادی حاصلی صورتی او را بکشید یا تزیین لکبه رویه بمقام رسید و بناوی پندارید
نیاید که به بدایع او - لکبه رویه اندازه افتاد که امروزان معروف است به عظیم آباد
از آنکه *سویا کور عظیم الشان* بن پادشاه بود به این نام موسوم گشت - و در ایوم دکن

بتریه کبیری که بادولت آباد تریت دارد بناوی قلعه نمود به پنج لکبه رویه و هم گردان
شهر آبادان ساخت و اورنگ آباد نام گذاشت چون سفروا همین را ^{عالیکور} بمقام هنگام آمد
کشور هندوستان را به پسران چنان قسمت کرد تا بس ایشان تفرقه روند هدایا چگونگی
که شاهجهان آباد - و لاهور - و کابل بمقام شاه که پادشاه نام او هم خوانند -
و سوه گجرات و دکن بمقام شاه - و سوه بالو و غیره بمقام بخش - از آنجا که عرصه
سلطنت ایشانرا پنجاه و یکسال و هشت و هشت روز گذشت - از سواد جیران
بانو درگشت که مسافر آنوقت گشت -

سال ولادت ایشان شب یکشنبه پانزدهم شهر ذی قعدة سال یک هزار و هشت و هشت
هجری - تاریخ ولادت آفتاب عالم تاب - مادر ایشان رام نام او چند بانوی بمقام بود
که بمقام محل مخاطب بود بنت پسران دولت آفتاب - جاه حضرت جعفرخان -
چشمه ولادت قصبه دوحه از توابع گجرات -

سال جلوس اول - روز آدینه یکم ذی قعدة سال یک هزار و هشت و هشت هجری بمقام
چهل سال - ظل حق تاریخ اوست -

صلوات جلوس انجیر آباد

سال جلوس دوم بعد از آنکه برادران بگفتند بیست و چهارم ماه رمضان المبارک سال هزار و شصت و نهمه مجری ...
تمام جلوس ... دارالاندلس شاهجهان آباد

بدت سلطان محمد سلطان ... بجاء یک سال و دو ماه و بیست و هشت روز -

بدت غیر بود و یک سال سیزده روز -

سال وفات روز جمعه بیست و هشتم دینمده سال هزار و یکصد و هجده هجری -

محل دفن مقبره شیخ زین العابدین بخلد آباد که از روزگار آباد بیست کرده و اولت آباد
سه کوه فصل مراد است - تاریخ وفات ایشان ازین آیه گرفته پیدا است روی و زمان و
جمله عظیم بود بخلد مکتوب بقلم شد -

اسماح اولاد اشفاق

محمد حسن ان که با محمد نجیب اتفاق افتاد و زندانی گردانید تا انجیر آباد شد - دوم محمد
عظیم شاه که بهادر شاه گویندش سوم که محمد اعظم شاه چهارم محمد اکبر پنجم
محمد کام بخش - نواب زین العابدین که حافظه و عالی و شاعره بود مخلص
داشت - نواب زین العابدین - نواب زین العابدین - و بهر انساب هم از نسک کنیزک

اسماح وزرا و امرا

ابوالحسن بن اعتماد الدوله طهرانی که آلف خان خطاب داشت و هم اعتماد خان بمناب
نیمه هزاری و به خطاب خان خانان پایه گرفت و به نام دکن باورشده پس از راه هرات
آخرت گرفت و در روزی نقد از خانه او برآمد از جمله شهره لکبه رویه بزرگات او ملتوی
ارزانی داد تا باقی به بیت المال نهاد -

عبد ابرهه رسول الله الاخره فرمان برید خدایش را و اناعت کعبه رسول را و خداوند
فرمان را از سما -

عنه روی الاخره توجیه مراد راست راحت و بوش خوش و بلاغ بانعت -

ابو طالب بن ابوالحسن آصف خلیف طبرانی بختاب امیرالایران و در منصب هفت هزاری
 اعزاز ابو خدیو دیو کورودام ^{علیه} و انعام یافت و بنظم ^{علیه} دکن باورگشت چون باصلاح
 او بود آنچه بازگشت بمطالع با من مراتب اعلیٰ بر او عطا نمودند و حضرت گرفت و آمدن
 سوار بالکن او تادیران غلام حکم شد و بنظم او دیسه بگشت و هم بکار فرمایند اگر آباد
 روان شد پس به بنگاله نشست و باصلاح او همت گذاشت و از خیره سران آن بوم
 مستعز سلیم آورد و فوژند برگشت باز دیو کورودام را انعام یافت و آمدند تر ازند همان شد
 همانا امیری بود صاحب بروت -

سپه دار خان ولد خان جهان خان بهادر ظفر جنگ بن آصف خان ابوالحسن

بختاب نصرت خان و هم بختاب سپه دار خان بختاب بود بنظم اگر آباد پس با انتظام
 امیر آباد چاره نسق او دیسه باور شد چون کارها بشایستگی نبود منصب پنج هزاری
 و بختاب میرامیری آمدند شد - رئیس بود هزارمهور و فدا -

ابوالفتح سردویس خان جهان خان بهادر ظفر جنگ بن آصف خان ابوالحسن طبرانی
 نامبر خان خطاب یافت و مظفر خان هم بختاب شد و بقصداری جوهر و هم بنظم
 کسبیر علاقه مند گشت همی دانی ازان بازگشته - به بن فمعلق آمد الا بر با سید مطالباب
 دستخط میکرد چنانچه بر فرد وقایع دستخط شاه گردیده که دیوانه با از دانا نوشیار ^{ست}
 محمد یار خان بن میرزا بهمن یار سردوم آصف خان ابوالحسن طبرانی چارصد
 منصب یافت و بدو هزار و سه هزار تاجار و هزاری آمد و ناظم شاه جهان آباد و هم
 فوجدار براد آباد گشت -

میرزا میرزا الدین ولد میرزا بهادر خان بهادر دوازده جلوس عالمگیری از بخارا که مولدو
 منما^{عالمگیر} او است بسیار سواگری به هندوستان آمد و بملازمت خدیو سربلندی گرفته بنصب
 سه صدت باز به سال بیست و سوم جلوس آوردن دخت راست او در پور بانضاف
 پانصدی و میرزا خضر کزی به سال بیست و نهم جلوس به سیاحی شدند به اویزه اندا
 در پیروی یافت بختاب غازی الدین خان در سال سوم جلوسو بختاب بهادر

پس بختاب نورزینگ و بهال نسو و بیوم جلوس و سایرین ملهین برانید و بهال نسو و
 سوم جلوس بود قلمی چون قلمه حیدرآباد بمنصب شدت هزارهاری هفت هزاره سوار
 دوامده و سه اسبه و بختاب سه سالار آید و ازاعیان دولت گنیت و بزرگی یافت و
 کوردم ام اتمام گرفت - امیرج بود که خویش همه جوده بود سرایا ریاضوت چیدمن با
 سمیت بود بهمان هرکه و به ستایش او جاری -

محمد امین خان ولد میرهاوالدین برادر میرهاوالدخان بخاراوائی بمسال سویم جلوس
 نورنگه (پس از باوررا^{الشیخ} حرکت کرده شاهجهان آباد سکون جانی گرفت و بهیره حضوری
 دربار دیباختی و از قریبان گنیت تا منصب سه هزار و پانصد آدا اگر کارنیایان از
 بشهر و بهرست زان بختاب چون قلمی خان بهادر مخالفت شده بهمدارت کل بهزرگنست
 خواجه مسو و قاضی میرمحمد امین خان بمسال هست و پنجم عالمگیری بهلازیت آمد و
 بهترالدین خان مخاطب شده

خلیل الله خان ولد میرمیران نعمت الله بندی که ازاعیان دولت جهانگیری و شاهجهان
 بود ^{عالمگیر} باپشان از داراشکوه جنگیده از ترو و سها هیانه دروغ نه نموده پس فرودشدن هنگامه
 داراشکوهی بمسال اول جلوس عالمگیری بهیره دربارد و یافت و بمنصب شش هزاره
 چارهزار سوار دوامده و سه اسبه مقررگشته بنظم لاهور مامورگنست همدوین سال روخت
 آخرت و رحمت - امیرج بود که اوصافش به حد بود -

روح الله خان باضافه منصب پانصدی و میربخشنهگری از تفری ملتفت خان
 پس بمسال دهم خدمت آخته بیگی و بقصداری دهامونی پس از سال بقصداری
 سپارنهور و بهیرامانرا از تفری امیر خان باز بداروفن توپخانه پس از گذشتن
 داراب خان بز بدیده تن بخشی از انتقال اشرف خان مذکور و بمسال سی و یکم به
 تسخیر حیدرآباد دکن - عزت ها گرفت و بمسال سی و سه باویزه قلعه را جور روان
 شده نواح پروزی برداشت بلند پایه شد بمسال سی و شش دختوش باصلدان محمد
 اعظم شاه که خدا شد - رئیس بود بیگانه زمانه -

امیرخان پسر دوسون بخلول الله خان از منصب سه هزاری سزایه هفت هزاری آمد و امیرخان
 خطاب یافت و گاهی توجیه فرموده که کنگر و مصالح فرستاد و از جنود و ممالک باطنی مال و گشت به
 مملکت هم بمال جلوس و بتوسعه غرضی شده گوشه گرفت بعد ماهی با کرام خسروی باز آمد و
 با شاهزاده سعید اعظم شاه پنهان گشت و گویان وقت و مصالح هر وقت بمال و چهل
 و دووم جلوس انچه بانی شد همانا امیری بود دانش پوره خیل اعتبار بمخاطر شاه داشته
 بود و پنهان بن روح الله خان سه هزاری منصب گرفت و خطاب شاهزادگان باطنی و هم
 بروی الله خان بود تا بیده شد بمراقت بود و بر سامان گشت و تن پنهانی شده و بعد
 رفت به امیر نیکه بمهله بود .

نصبت الله خان پسر دوسون روح الله خان بمال چهل و هشتم جلوس بمشعب
 هزاری امیر قرار شد نصبت پنهانی مخلص بمهله بود از راست به مجربه بکده افی شود
 دل ما ز آب آینه گویا سرشته شد گل ما

اعتقاد خان بن میرمن بمال چهل و هشت جلوس پس از گذشتن بد منصب
 سه هزاری و بمخطاب روح الله خان پایه گرفت .

بعد ابراهیم بمخطاب به اسد خان بن ذوالفقار خان از منصب سه هزاری تا منصب
 هفت هزاری سر بلند گشت و تن پنهانی و پایه بوزارت یافت و بر پنهان گشت شده
 بممالک و سند و تکیه زریفت و سوزنی و سر بلند شده بمخطاب امیرالامرائی اعزاز یافتند
 چون بر قلعه چخچی تصرف آورد با اضافه هزار سوار هزار شدند امیر بشود و خوش
 خوش بود .

بعد از بممال خان بمخطاب با اعتقاد خان به یاد نصرت جتگ بن اسد خان از منصب
 تا به سزای رسید و بمخدا مات والا بلند پایه گشت به خدمت قورمبکی ما بود
 پس داروغه دیوان خاص بندر قلعه راهبری را در گرفت و زیادت سپه ^{اولاد} بر گشته رادر
 بند آورد زان ذوالفقار خان به یاد ر خطاب یافت و با سپه و رانا ^{پوشیده} بر گشته که یک لک
 به باه با خود داشت و آویزه بهار است دست سر به باو گشتاد و پوشیده را از زندمان

گردانید و هر روزند میگردد بد باضامه دوهزار سزار دوا سید و سه اسبه باهون و چون قلمه
چند هین قلم نبود و دست بند آوردن هر که بلعمان همت گذاشته بمطالع باهن براتب اوراق
تداخیر برافراشت - امیر بودنی کوکار -

در احشام خان پسر دین قطب الدین بن شیخ سلیم چشتی منظم باسوس
اضلاع دکن بازرگشت و همدرا نجاد رگشت -

سید امجد خان بن سید محمد قنوجی او استاد ایشان بود ^{عالمگیر} منظم احسین و با نجهان رخت
بر همت پس آن پسر منصب والا آمد که بختیرو واقعه نگار اکیه آید شد -

بولانا محمد یعقوب بنیانی بخلاب ملک العلماء ب منصب صدارت و همدل متاخر بود

به کهنه و درستی هوی عالمگیری مشغول شده - سال - اندوز مزید نهایت آمد شاه

بسکن او بصدادت او دوا را آمد چون انجهانی نندجهان بانرا زنجیر درگرفت بساخته

اندک از چشم جاری شد واه بولانا واه مرشدنا میفرمود پس آن پسر منصف سانی

بمنصب لاثانی خان بهادر بخلاب شده پایه بدریافت کامالا - این بزرگ نچنان که

بگنار درآیند از اکابر علما و امرا بود همانا هم مشاهده -

سایر مهمل بخلاب بخواه بخانی خواجه سراج بود که وصف او شرح نتوان کرد بخواهر

خانم را داروفه بود و هم تدارت را نائب -

حمید الدین خان ولد مرده ارخان چوله پارسندی ب منصب داشت پس از گذشتن بدر منصب

بدر آمد و پایه سه هزاره در یافت و بحد لاک سواری و بالکی باد پروان خاص اختتام

رفت بقرب بارگاه ملک العالی شد -

بدر بن علی خان بارهه سید میان نام داد ^{بارهه} بدور آفرین ایشان ب منصب سه صد

و بخلاب سید چون علی خان متاخر شد چون بانرا برو اعتماد نبود بدست مامور فرمود -

عشر خواجه سرا سید سیدی ب منصب دانست و خدمتکار خان بخلاب -

بیراندیش خان کبوه بیرانی شدن نژاد بود در کار شرکانه مینمود از منصب نهصد

ب منصب سه هزاره عزرا افراشت فریضار اناره شد هم بفرجدار و هامونی مامور گشت

همانند ریختم محالکت و آبادی نهیست و بازدها محاصل یگانه زمانه بود -

پلاشیمالی بژدی نایضیب پنجهازاری رسید و ناظم شاهجهان آباد گردید چون پایه والا

دریافت بیلگ قدم شفاقت - صفات حمیده او از اندازه بیرون -

د آوندخان بن جعفرخان بچارهزاری ^{نصب بر سر بازار} منصب گونوسرگراژ شد و به نهایت ثواب ذوالفقارخان

بهادر شد -

حکیم مهرآسمند انبزرگ زادگان شراز آبایش را نهایت پیشه بود او هم ازین فن خیل

آذینای داشت دل از آن روحانیت رفیقین خیال شد اوقات عزیز را بیهوده نبود تا به نهم

صدی رسید و مقرب خان خطاب یافت نعمت خان عالی تخلص بر او راست حاضر او

از بیخ زبان او بد دل بود ^{از} ازوست -

عالی از طرز تو پیداست که عاشق شده * این همه ناله و آهنگان تو بیخبری نیست

تو احوال مری د اهاد سلطان ^{عبدالدهین} عزالدین به مال چهل و نهم جلوسی بدو او شهریار

آمد هزاری منصب یافت و رفتند خان شالیب -

منابیت خان کشمیری از منصب چاره در تا بدو هزاری عزت یافت نهایت دیوانی خالده

گرفت و هم نائب شاهزاده بیدار بخت گردید و اندرون قلعه شان در دولت به سوار

اند در خدمت یافت -

عبدالنبی خان نوکر محمد الله خاں وزیر باری ^{عبدالکریم} به منصب اعزاز گرفت و

فوجدار افاره و سرهنگدو هم تهر و نیز فوجدار ششویور سیکری گردیده دامن از

دایما بر مید -

عبدال بادخان بنده سر هزاری به ژبهد و بخوبی دارن امداد محمد آباد اب افروز

بتقسیم به ژول -

اسم خان بیوسر باراجه ^{عالمگیر} به منصب دارانکوه باستان آویزه آورد و به

تقسیم ایستان ^{عالمگیر} افتاد و فرزند هکامه دارا کرمی بخاوند ایستان آباد باعزاز

و به بنده هزار ^{عالمگیر} شد - بد - کور زفت و فوجدار براد یادی به تهر و به تهر -

محمد خان که از کابله ایوان شاه جهان بود در این راه جواهرهای ایشان شد و خطاب به جهان پری پادشاه
 محرم خان بن محمد شاهان که خطاب لالایی خان داشت بهمانی منصب هزاره اعزاز
 در پادشاهی و بهمانی و خانی را خطاب پادشاه به نمایندگی وزارت بخارا گردید .
 بخلص خان از ایران به هند وستان آمد و به منصب پیشگیری و مرابزگی و پیشروگویی سر
 داشت از او استیلا و زیاده در پادشاهی خود را در هند و هندوستان را با ان سرده دل ان سرده کرد
 ان سرده را .

محمد خان مخاطب به خانخانان از اعظم امرا ایشان بود .
 عالمگیر

میرزا عسکری مخاطب وزیر خان هروی برادر عبدالجهد آصف خان پنجم پانصدی
 و پسر پدیرانی کابل هزر بود .

خلد مکانی اورنگ زیب عالمگیر را چون زلفه گانس سهری آمد اعظم شاه پور سوپس خلد مکانی
 نه از ایشان صاحب احمد آنها که کجرات بود به سرپرستی برداخت و سروری گهسان برخاست
 اعظم شاه که به پادشاه گویندش پورمپین خلد مکانی که کابل را فرمان روا بود اعظم شاه
 را به سرورش در پادشاهی راه پنجاب فرایش گرفت و نامه پادشاه فرستاد و درخواست قسمت
 مملکت کرد . و هوید که عزم برادر پدیرمپین از جهان گذران رفت و مایان را تنها
 گذاشته در گذشت از آنجا که دنیا گذشتی و گذاشتی است همانا دنیا را آب و تاب چون
 غنچه آب است . دارا سکندر روجم و کسری و کی . رفتند از پنج جهان گذران یک یک
 درین سوان بود ناپود خند که پادشاه داور گذرد و خوش که برادر پادشاه به عشقاری
 ندارد ما را از جنگ برادران دل تنگ و از ستیزه آن تنگ مایند که بقسمت پدیری شکها
 باسید و طریق آتش جوشید توفیق رفیق باد . از اعظم شاه چنان پاس بود که دوستی
 در میان و دوشاه در میان نگجند . و چون آنکه باکس سخن برگردد بالشکر پندار بسیار
 برخاست تا گیر به پادشاه هم با عسکر گران بر آوردان شد پادشاه در هول پور تا
 ز روز آتش قتال انشغال به گرفت پایان کار اعظم شاه از میدان رزم با هر دو پسر خود
 آتش گز عدم کرد .

سال ولادت اعظم شاه یوز دهم در دوازدهم شعبان سال هزار و شصت و سه از
هجری از همک دهم شاه نوابان بیجاپور خلوی

محل ولادت پتان دکن -

سال جلوس روز آدینه هشتم ماه دهم سال هزار و یکصد و شصت و دو از
هجری جلوس موبه اسعد آباد گجرات بمحل اورنگ آباد -

ایام سلطنت یک سال و هشت روز -

مدت عمر پنجاه و پنج سال سه ماه و شصت و دو روز -

سال وفات هجدهم ربیع الاول سال هزار و یکصد و نوزده هجری -
مقام دفن بجوار شاهجهان آباد در مقبره هماهون بادشاه -

اسماء اولاد ایشان

سلطان والاحاء و معتمدیدار تخت که این سرد و همراه پدر بیک عاری قبل کشته شدند
و اسپین را آهنگ آوردند غیر ایشان از زریات اعظم شاه پادشاه نشد -
چون مورد ولس ایشان را سال بودیامراج عالمگیری اکتفا نمود -

اعظم شاه همین پور خلد مکانی که بهادر شاه تمام پور خوانند چون اعظم شاه راه عدم فرائض
بهادر شاه بیعتد فرمان روائی در شصت و پانصد هزاده که پیش پور سوهی خلد مکانی کارزار رفت
او هم از هم در گذشت چون استقلال برزبان را با ایشان هشتم آمد احکام سرعه
پرداخت صالح نگاشت که جباهه نانکوکش سر به بغاوت آورد که با استیصال بسا و بر
آدن مقاهر و آتش زدن لاشه های مسلمانان و ویران ساختن شهرستان افتاد شاه در راه
جهاد داد و نوره را با نوسو فرستاد و خود در ترتیب لشکر بوده رخت بهرون که پلا ۸۰۰
مقام سوز و تانیان بود گام فرستاد و با پیش کردید تا آن نوره را بخندان زد که خاک الود
کرد و زن و بچه ایشان را گرفت و بند کرد و دخت را به ماروار رابه نکاح آورد در
ایام دولت ایشان طایفه فرنگیان به ^{روان} بهم / پور / دویم / ایشان / که عثمان آباد هشتاد و پنج سال
بود آمده در آن حدود دشوری جاگ پادشاه گردید در یافتند پس طریق بودن ریختند

از آنجا که دانش اندوزی و علم‌آموزی این قوم یاد آید اندک‌ترکی زمانه دیده و زینح از
 کلکه و قطعه از کوه پور و چاره‌گزین چنانکه از زمین پورگان بر خدیو شاهزاده عظیم
 کاشفکاران
 الشان خدیو جهان‌راعیان بر بهاد و قطعه فایم ساخت و آنرا نام فورث و کیم داشت
 چون چند سال اجلاس نهاد رشاد سوری شد در این زمانه با ایشان هنگام آمدن
 سال ولادت ایشان یکماه و پنج سال هزار و پنجاه و سه هجری از شکم راجه راجوار
 مخاطب بنواب ایلی -

مقام ولادت - بهمان پور محل حیدرآباد دکن -

سال جلوس اول یکم ذالحجه سال هزار و یکصد و هجده هجری -

سال جلوس دوم نوزدهم رجب الثانی سال هزار و یکصد و نوزده هجری -

مقام جلوس اول قصبه گجرات -

مقام جلوس ثانی اکبرآباد -

مدت سلطنت - پنج سال یک ماه و نهم -

مدت عمر - هفتاد و یکسال چندروز -

سال وفات - بیست و یکم ماه محرم الحرام سال هزار و یکصد و بیست و چهار هجری

بعد آن به خلد منزل موسوم شد -

مقام دفن - در قصبه بهرولی معروف بقباب صاحب که از شاهجهان آباد هفت کوه

فاصله دارد اندرون دوگاه حضرت قلب الدین مختیاراکی رحمت الله علیه -

تاریخ جلوس ایشان - نشت چون بهر جهان بهاد رشاد « رسید مؤده دولت ز عالم بالا

منزل فلک آورد سربرون هاتک * بگفت سال جلوسش نظام ملک والا

تاریخ وفات ایشان

در وفاتش بی سر و بی پا شدند * فیض و فضل و نعمت و عدلی و کرم

اسماء اولاد ایشان - اول خدیو جهان‌داریان - دوم محمد عظیم الشان سوم

رفیع الشان چهارم جهان‌ساز - و دو دختر یکی دهر فروز بانو یکم و دوم دولت افروز بانو